انقلاب اسلامي ايران جلوه اي از الطاف امام

علي ابوالحسني (منذر(

اشاره

انقلاب اسلامي ايران، به رهبري امام خميني( از حوادث کمنظير تاريخ اين مرز و بوم است که توانست رژيم پهلوي را -که قدرتهاي بزرگ شرق و غرب، مدافع آن بودند و تا بن دندان مسلح بود- به گورستان تاريخ فرستد و بساط کهنة شاه و شاهبازي را براي ابد از اين کشور بيرون بريزد.

درباره علل و عوامل "ظاهري" و "مادي" انقلاب اسلامي تا کنون فراوان سخن گفتهاند؛ اما جا دارد درباره ابعاد"ناشناخته و پنهان" اين جنبش تاريخساز - که رهبر فقيد انقلاب، آن را "انفجار نور" و "معجز? الهي" ميناميد- نيز تحقيقات شايسته انجام گيرد. در طول اين انقلاب سترگ، شواهد و دلايل بسياري وجود دارد که در مجموع، به گونهاي شفاف و اطمينان بخش، از امدادهاي غيبي نسبت به ملت و کشور به پاخاسته ايران حکايت ميکند و نشان ميدهد که آن تحرّک عظيم و بيسابقه، موجي برخاسته از الطاف بيکران خداوند و اولياي معصوم وي- به ويژه حضرت امام مهدي( - به مردم ستمزده اين ديار بوده است.

"مکاشفات"، "رؤياها" و "پيشگوييهاي شگفت" -که در طول سالهاي سرد و سياه ستم‌شاهي براي اهل دل رخ داده- به ويژه "تحول روحي شگرف" که در "دوران نهايي" انقلاب (سال 1356 به بعد) بين اقشار گوناگون ملت ايران پديد آمد، همگي کاشف از آن است که نبايد همپاي "علل واسباب ظاهري" اين تحرک- بلکه مقدم و مسيطر بر آن- نقش "عوامل غيبي و نهاني" را در پيشبرد جنبش ناديده گرفت.

مقاله حاضر، به بحث دربارة جنبه "غيبي" انقلاب اسلامي پرداخته، و سخن را نيز، از همين تحول روحي عمومي آغاز ميکنيم.

الطاف غيبي به انقلاب اسلامي، در کلام امام خميني(

پيشواي فقيد انقلاب اسلامي، امام خميني، از هنگام ورود به پاريس (مهر57) تا زماني که به ايران بازگشته، جمهوري اسلامي را پي افکند و با خون دل به حراست آن پرداخت، در سخنرانيهاي خويش مطلبي را (عبارات گوناگون و مضمون و استدلال واحد) مکررمطرح، و بر آن تأکيد کرده است، و آن، اين که انقلاب اسلامي، رويدادي اعجازانگيز و فراتر از محدود? تنگ امور مادي بوده1، و دست غيبي الهي به وسيله امام عصر( در ايجاد و گسترش آن دخالت دارد. آن بزرگوار، پيروزي انقلاب اسلامي را "اعجاز بزرگ قرآن" و "مائد? بزرگ آسماني"2، "نصرت اعجازآميز اسلام بر کفر"3، و "تحفه خدا از عالم بالا"4 به مردم ايران ميخواند و براي اثبات آن، برچند واقعيت ملموس و عيني انگشت مينهاد که ميتوان آنها را به اين گونه، دستهبندي کرد:

1. نخستين نکتهاي که امام راحل بر آن تأکيد ميکند، اتفاق و يکپارچگي عجيب مردم ايران در سراسر کشور و بروز حس تعاون در آنها براي مبارزه با رژيم پهلوي، تمناي حکومت اسلامي، و خدمت خالصانه به هموطنان در سالهاي 56 به بعد است.

به گفته امام، پيش از آن تاريخ، هر گروه و طبقهاي، ساز خود را ميزد و راه خود را ميرفت. دلها از هم دور بود و طبقات مختلف، از هم بيگانه، بلکه بدبين بودند؛ دانشگاهيان و روحانيان، ؛ همديگر را قبول نداشتند. در سالهاي 56 و 57 ناگهان دلها و زبانها يکي شد و طبقات و اقشار مختلف کشور- دانشگاهي و روحاني، باسواد و بيسواد، شهري و روستايي، صنعتگر و کشاورز و پزشک و مهندس، نظامي و غيرنظامي، زن و مرد، پير و جوان و حتي کودکان خردسال- يکباره روي شعار "مرگ بر شاه" و "نابود باد رژيم پهلوي" وحدت يافتند و يکدل و يکزبان، خواستار سقوط رژيم شاهنشاهي و استقرار حکومت اسلامي شدند.5

موج قيام بر ضد رژيم و تمناي نظام اسلامي، در قالب تظاهرات شبانه روزي، حتي به دههاي کوچک و دورافتاده کشور، راه يافت. در همين راستا، حس همدلي و تعاون عجيبي بين مردم ايجاد شد. حتي جواناني که سالها در اروپا و آمريکا تحصيل کرده بودند، شوري شگفت يافتند که به ايران بازگشته و به ملت خويش خدمت کنند؛ به روستاها بروند و با کشاورزان بجوشند؛ مشکلات آنان را بر طرف سازند؛ مداوايشان کنند؛ همپاي آنها بيل بزنند، و خلاصه براي پيشرفت اين مملکت فداکاري کنند.6

امام راحل در تبيين مسأله، نمونههاي جالبي از اين اتفاق و اتحاد ملي را (به نقل از کساني که در کوران انقلاب، در ايران ميزيستند و گاهي مشهودات مستقيم خويش) نقل ميکند. از جمله آن که، در يکي از تظاهرات، ديده شد پيرزني با کاسهاي پول خرد در دست، در مسير ايستاده است. ناقل مطلب، نخست تصور ميکند که وي گدايي ميکند؛ اما جلو که ميرود معلوم ميشود گدا نيست. ماجرا را از وي ميپرسد، پيرزن ميگويد: "اين مردم که ميبينيد ساعتها است براي تظاهرات از خانه خود بيرون زده، و از خانواده و بستگان خويش دور و بيخبرند. اين پولها، سکههاي دوريالي و پنجريالي است که آوردهام تا اگر خواستند، به وسيله آن به بستگان يا دوستان خود تلفن بزنند و آنان را از نگراني بيرون آورند". ديگري نقل ميکند در يکي از تظاهرات، شخصي يک ساندويچ در دست داشت. آن را تکه تکه کرد و به دهها نفر داد؛ در حالي که ساندويچ خوراک يک نفر است و براي بسياري، يک ساندويچ نيز کم است. ميگفت: "صحبت اين نبود که من بخورم و بقيه هيچ. نه، همه هر چه داريم با هم مي‌خوريم".7 مردمي که در کوچه و خيابان تظاهرات ميکردند، اهل محل به آنها آب و نان ميرساندند.8 خلاصه يک حس تعاون عجيب، همه طبقات را فراگرفته بود.حضرت امام (در 29/1/58) فرمود:

من در پاريس که بودم و مي‌شنيدم که تمام مردم بلاد- از آن اقصا بلاد تا مرکز، از دهات کوچک تا شهرستانهاي بزرگ- همه با هم متحد شدند و يک کلمه ميگويند و آن اينکه" سلسله پهلوي، نه و جمهوري اسلامي، آري" من آنجا اين طور فهميدم که اين دست، دست غيب است. انسان نميتواند اين وحدت را تحصيل کند. انسانها شعاع فعاليتشان محدود است. ممکن است يک شهر را، يا يک استان را... به وحدت کلمه برساند. ممکن است يک گروه از مردم را وحدت کلمه در آنها ايجاد کند؛ لکن يک کشور سي و چند ميليوني- با اختلاف گروهها، با اختلاف آمال و آرزوها، با اختلاف فهم و شعور آنها- همه با هم مجتمع شدند و همه با هم دست به هم دادند و يک مطلب را خواستند. اين نيست، الاّ اينکه دست غيبي در کار است؛ خداي تبارک و تعالي به وسيله امام زمان(.9

2. نکته ديگر، تحول روحي عجيب در مردم ايران از حالت"ترس و هراس"، به "شجاعت" "تهور" برابر رژيم پهلوي و ساواک جهنمي و نيز حاميان قدرتمند خارجي او (آمريکا، انگليس، شوروي...) بود. پيش از سال 56 يک پاسبان، به بازار تهران ميآمد و براي مثال ميگفت: "فردا چهارم آبان است و بايد همه چراغاني کنيد" و هيچ کس جرأت سرپيچي از اين فرمان نداشت و همه اطاعت ميکردند؛ اما همان مردم، از خانه و مغازه بيرون ميريزند و برابر توپ و تانک و مسلسل ميايستند و با غريو "مرگ بر شاه" در و ديوار را به لرزه ميافکنند، يعني قله رژيم شاهنشاهي را هدف ميگيرند و بعد هم که يکي گلوله ميخورد، دومي و سومي پيش ميآيد و جاي او را ميگيرد. پيش از آن، از ترس ساواک، همه از هم پرهيز ميکردند؛ حتي گاه پدر از پسر، و پسر از پدر حساب ميبرد، و از گشودن عقده دل نزد وي پرهيز مي‌کرد؛ اما ناگهان، همه اين ترسها فرو ريخت و همان مردم- در حالي که نه از شاه و ارتش و ساواک جهنمي او ترسيدند و نه هيبت ابرقدرتهاي پشتيبان وي هراسي داشتند- به ميدان آمدند و با شهامتي چشمگير و مثالزدني پنجه در پنجه رژيم تا پهلوي افکندند.10 به ويژه، روحيه شهادتطلبي در مردم (به خصوص جوانها) شگفتيها آفريد. امام ( نقل ميکند:

پس از انقلاب، دختر و پسري نزد من آمدند که بينشان صيغه عقد جاري کنم. زماني که مراسم اجراي عقد تمام شد، عروس، کاغذي نوشت و به دست من داد. وقتي پس از رفتن آنها کاغذ را نگاه کردم، ديدم نوشته است که: "آقا! من عاشق شهادتم و دعا کنيد من شهيد شوم".11 درهمين راستا، بسياري از خانمهايي که با افسون تبليغات رژيم، به دنبال خودآرايي و اين گونه امور بودند، در جريان انقلاب، متحول شده و به صف مبارزان سرسخت با رژيم پيوستند.12

انصراف دلها از مسائل مادي و گرفتاريهاي شخصي13 به دين خدا و اتحاد طبقات ملت در تمناي نابودي رژيم فاسد طاغوتي و استقرار نظام الهي14 و همچنين برآب شدن نقشههايي که استبداد پهلوي و اربابان وي در طول پنجاه سال، براي فساد و انحراف جوانهاي طراحي کرده بودند، 15 از امور خارق العادهاي بود که در انقلاب رخ نمود و با اسباب مادي و ظاهري قابل توجيه نيست.

3.نکته سوم که امام، در اثبات وجه "الهي و اعجازانگيز" انقلاب، مورد تأکيد قرار ميدهد، رعب و هراسي است که در دل شاه و حاميان قدرتمند شرقي و غربي وي افتاد و سبب شد (به تعبير مرحوم امام) از مقابله جدي با نهضت منصرف شوند و از واکنشها و اقدامات تند و خشن برابر انقلاب و انقلابيان خودداري کنند.

در صدر اسلام هم، از اموري که به شکست کفر و پيروزي مسلمانان کمک کرد، هراسي بود که خداوند در دل کفار افکند و موازنه قدرت را به سود مسلمانان تغيير داد: (سنلقي في قلوب الذين کفروا الرعب(.16 اين رعب، در جريان انقلاب نيز تکرار شد و دشمنان قيام داخل و خارج را سر در گم کرد و مانع واکنش تند آنها شد، به همين دليل، اگر چه انقلاب خالي از ضايعات نبود، نسبت به آنچه پيشبيني ميشد و در موارد مشابه آن در تاريخ نيز ديده ميشد، سطح ضايعات بسيار پايين بود.17

پيروزي ملت با دست کاملاً خالي و در جنگي به شدت نابرابر با رژيم پهلوي (که از حمايت قدرتهاي جهانخوار آمريکا، انگلستان، روسيه و... حتي رؤساي کشورهاي اسلامي، مانند صدام برخوردار بود) 18 از ديگر عجايبي بود که در انقلاب رخ داد و از محاسبات معمول مادي و سياسي فراتر بود. حضرت امام( مي‌فرمايد:

يکي از بزرگ‌ترين همراهيهاي خداي تبارک و تعالي با ملت ما، اين بود که اينها را از مقابله جدي منصرف کرد. اگر اينها ميخواستند که مثلا مثل حالاي افغانستان [اشاره به دوران اشغال خونين افغانستان توسط ارتش سرخ] رفتار کنند، خوب خيلي زياد ما ضايعه داشتيم..19.

و در حالي ديگر فرمود:

اينها را خداي تبارک و تعالي منصرف کرد و يک رعبي در دلشان انداخت. يک انصرافي برايشان حاصل شد که مقابله نکنند. مقابله هم بکنند، مقابلههاي خيلي جدي نباشد. اين انصرافي بود که خدا در قلب اينها ايجاد و رعبي بود که ايجاد کرد. ترسيدند؛ يعني يک قدرت بزرگ شيطاني از يک ملت بيساز و برگ ترسيد و نتوانست مقاومت بکند.20

خداي تبارک و تعالي وضعي پيش آورد که دشمنهاي ما همچو ترسيدند که نتوانستند بمانند، دست به سلاح، به آن طوري که ميخواستند ببرند، نبردند؛ يعني يک مانع غيبي مانع شد از اينکه اينها مثلاً با آن سلاحهايي که داشتند بيايند همه تهران، همه قم را و ساير جاها را بمباران کنند... از آن طرف، وقتي که هجوم آورد به آنها، تمام قشرهايي که مادون آن طبقه فاسد اول بود، پيوستند به ملت، اينها کارهايي بود که خداي تبارک و تعالي کرد که دشمن را برگرداند، دوست کرد، و آنها هم که در رأس بودند، همچون خوفي دردلشان انداخت که ديگر نتوانستند مقابله کنند.21

نکات سه گانه فوق (اتحاد مردم بر ضد رژيم، تبديل روحيه آنان از ترس به شجاعت و رعب و سردرگمي دشمنان ملت) به صورت ترجيعبندي مکرر در سخنرانيهاي امام، مطرح شده است.22 در خلال اين سخنرانيها، امام بر نکته چهارمي نيز تأکيد ميکند؛

4.چهارمين نکتهاي که امام بر آن تأکيد ميکند، آن است که، در ايام انقلاب، تصميماهايي از سوي آن بزرگوار (به عنوان رهبر نهضت) گرفته شده و به وسيله ملت اجرا شد، که ضرورت و فوريت آنها، در زمان تصميمگيري، معلوم نبود و مدتها پس از زمان عمل و اقدام، مشخص شد. به گفتة آن رهبر فقيه: "يک سري کارهايي ما ميکرديم که آن زمان ما نميفهميديم چه ميکنيم: بعد ميديديم که کار درست و کارستان، همين بوده که انجام دادهايم". از اين امور، هجرت امام به پاريس بود که از سر ناچاري و پس از بستن مرزهاي کويت به روي وي صورت گرفت. امام در آغاز فقط به هجرت به کشورهاي اسلامي (مانند کويت و سوريه) ميانديشيد.

نمونه ديگر حکمي است که امام، در اواخر دوران نخست وزيري بختيار برضد حکومت نظامي صادر کرد. آن بزرگوار خود تصريح ميکند:

شاپور بختيار که اعلام حکومت نظامي کرد، ما هم گفتيم: "نه خير، حکومت نظامي را بشکنيد" علت اينکه گفتيم مردم، حکومت نظامي را بشکنند اين بود که ما مخالف حکومت نظامي بوده و هميشه در اعلاميهها آن را محکوم ميکرديم، خصوصاً اينکه آنها اينک دامنه حکومت نظامي را به روز هم کشانده بودند و طبعاً بايد مخالفت ميکرديم. اما بعدها فهميديم، اعلام حکومت نظامي در آن تاريخ، توطئهاي بوده براي اينکه شهر را قبضه کنند و هيچکس از جاي خود نتواند تکان بخورد و بعد هم سران نهضت را تماماً دستگير و اعدام کنند و بساط را برچينند و اين کار ما [ايستادگي در برابر حکومت نظامي بختيار] اقدامي کاملاً ضروري و حياتي بوده است.

آمدن امام از پاريس به تهران- در ميانه انواع خطرها، دسيسهها و حتي مخالفت دوستان صلاحانديش- نيز، از همين اقدام‌ها بود؛23 چون بسيار راحت مي‌توانستند هواپيماي امام را بين راه منفجر کنند و در اين صورت، معلوم نبود کدام دادگاه بين‌المللي بتواند اين ماجرا را پي گيري کند.24

امام راحل، همه اين امور چهارگانه را بيانگر دخالت دست غيبي الهي ميداند؛ چه، به اعتقاد او:

آنها ميتوانستند با يک يورش بيايند و تهران را بمباران کنند و [جلوي] اين نهضت را... بگيرند. آن که نگذاشت اين امور بشود، آن که منصرف کرد... همه قدرتمندان را از اينکه دخالت حاد بکنند... کي بود؟ آن کي بود که مشت را بر مسلسل و تانک پيروز کرد؟! غير از خدا، همچو قدرتي بود؟ من و شما همچو قدرتي داشتيم؟ آن، کي بود که از مرکز تا سرحدات[=مرزها]... تمام افراد يک کشور سي و چند ميليوني را.. يکصدا بکند؟ از بچههاي کوچک هفتساله و ششسالهاي که تازه يک صحبتي ميتوانند بکنند تا پيرمردهاي هشتادسالهاي که... ديگر نميتوانند کاري انجام بدهند همه اينها را يکصدا کرد؟ آن که اين قلوب را با هم نزديک و.. اين مشتها را به يک طرف بسيج کرد... کي بود؟! کدام قدرت ميتوانست يک همچو معجزهاي را بکند؟! در آن دهات دورافتادهاي که مثل چاپلق و بوربور (که طرفهاي ماست..)... صبح که ميشود مردم دنبال آخوندشان ميافتند و راهپيمايي ميکنند. آن کي بود که يک همچو قدرتي داشت که سر تا ته کشور را افراد با همه گرفتاريهايي که داشتند از گرفتاريهاي خودشان منصرف کند و بياورد در ميدان، مقابل توپ وتانک به مبارزه؟ آن کي بود که جوانهاي ما[ را که].. در عصر تاريک پهلوي[ به فساد] کشيده شده بودند- و اين شميران و تمام بقعههايي که در اينجاها هست مرکز اين طور گرفتاريها بري جوانهاي ما بود.. از مراکز فساد، به ميدان مبارزه کشاند؟ آن کي بود که اين تحول را در کشورما... ايجاد کرد که اشخاصي که از يک پاسبان، يک بازار از يک پاسبان ميترسيد، يک بازار؛ شماها ديده بوديد اگر يک پاسبان ميآمد در بازار تهران، بزرگ‌ترين بازار ايران و ميگفت که بايد بيرق بزنيد، کسي به خودش اصلش همچو اجازهاي نميداد که نه خير نبايد، ابداً همچو چيزي نبود در کار. آن کي بود که اين جمعيتي که اينطور بودند، متحول کرد به يک جمعيتي که آمدند در ميدانها و فرياد زدند: "مرگ بر رژيم پهلوي"؟ آنهايي که نميتوانستند يک کلمهاي راجع به اين رژيم صحبت بکنند؛ نه راجع به رژيم، راجع به يک نخست وزيري، راجع به يک پاسباني! آن کي بود که اين تحول را يکدفعه ايجاد کرد؟ مدارسي ما داشتيم که در مدارس بيايند تزريقاتي بکنند و از آن حال به حال ديگر؟ با مدارس يک قرن هم نميشود اين کار را کرد. تبليغات، اينطور بود؟.. يک قرن تبليغات هم اين کار از آن بر نميآيد که به اين معجزهآسايي، با وقت کم، يک همچو کار بزرگي بکند. اين، آن بود که مقلب القلوب است. آن دعايي که در تحويل وارد شده است تحقق پيدا کرد در ملت ما: "يا محول الحول و الاحوال، يا مدبر الليل و النهار، يا مقلب القلوب و الابصار، حول حالنا الي احسن الحال"...؛ يعني متحول شد حال ما از آن خوف به يک قدرت، از آن ضعف به يک قدرت بزرگ، از آن خوفها به يک شجاعت. تمام گرفتاريها... هم از يادشان رفت، تمام خودبينيها.. از بين رفت. يکدفعه يک ملت سي و چند ميليوني، از يک حالي که در طول مدت شاهنشاهي... داشتند و در اين آخر تقويت شده بود، روح يأس و روح بدبيني و روح ترس و اينها که جرأت نميکرد يک آدم در داخل منزل خودش راجع به ساواک... راجع به اعلي حضرت همايوني... پيش اولادش... يک کلمه بگويد، پسر از پدر مي‌ترسيد، پدر از پسر، برادر از برادر، اين چي بود؟ اين کي بود که ما را اينطور شجاع کرد؟

بعد از آن همه ترس و خوفي که همهمان داشتيم، چه شد که يکدفعه متحول شديم به يک روحهاي شجاع؟ او کي بود که بازاري و کاسب -که دنبال... منافع خودش هست -... ايثار کرد و يک ماه، بازار را گاهي در بعضي شهرستانها ميبستند و هيچ فکر اين نبودند که به ما، به اين، ضرر خورده است؟ آن کي بود که اين معجزهها را کرد؟ غير از خدا کس ديگري قدرت دارد؟! گاهي وقتها وقتي انقلاب، به يک مقدار پيروزي رسيد، ديگر رها ميکنند؛ آن کيست که ما را باز نگهداشته است به يک حالي که باز همه فرياد ميزنند و "جمهوري اسلامي" را ميخواهند؟25 امدادهاي غيبي، پس از پيرزوي انقلاب اسلامي نيز ادامه دارد.

از ديد تيزبين امام، قرائن و شواهد بيانگر امدادهاي غيبي در جريان انقلاب، به موارد چهارگانه فوق محدود نبوده و پس از پيروزي انقلاب نيز ادامه يافته است؛ از آن جمله، ميتوان به" ماجراي طبس" و "کودتاي نوژه" اشاره کرد:

1.در پي اشغال سفارت آمريکا در تهران، به دستور کاخ سفيد، چند هواپيما و هليکوپتر حامل دهها افسر و تفنگدار ورزيده آمريکايي- پس از هماهنگي با ستون پنجم خويش در ايران- مخفيانه به صحراي طبس گام نهادند تا از آنجا، براي حمله به مراکز حساس پايتخت و نجات گروگانها بهره برند؛ اما گرفتار طوفان شديدي از شن شوند (که به قول پيرمردهاي يزدي، از 90 سال پيش تا آن زمان سابقه نداشت) و در 5 ارديبهشت 59، در اثربرخورد با شنهاي کوير، چند هواپيما و هليکوپتر منفجر، و جمعي از مهاجمان سوخته و به خاکستر تبديل شدند.

حجت الاسلام حاج شيخ صادق خلخالي-که پس از واقعه، در محل حادثه حضور يافته و از نزديک شاهد اجساد سوخته بوده است- در مصاحبه با مجله حضور، در اين باره ميگويد:

تقريباً بعد از نماز صبح بود، در منزل آقاي [آيت‌الله سيد روح الله] خاتمي در اردکان بودم. حاج احمد آقا [خميني] تلفن زدند و گفتند: "کجا هستي ما شما را پيدا نميکنيم؟" گفتم: "من ديشب نائين بودم، انارک بودم. در آخر شب آمديم منزل آقاي خاتمي." گفت: "نمي داني چي شده؟" گفتم: "نه". گفت: "آمريکاييها حمله کردند به دشت طبس. ميخواستند بيايند لانه جاسوسي را بگيرند، طوفان آنها را شکست داده. شما به دستور امام حرکت کنيد، مسير را تغيير بدهيد به طرف طبس". من به احمد آقا گفتم: "ديشب طوفان خيلي عجيب بود، نزديک بود ماشين را وارونه کند".

ما حرکت کرديم رفتيم به رباط، از آنجا هم رفتيم دشت طبس. آنجا قيامت بود. آدم صورت ظاهرش را ميديد که يک هليکوپتر و يک هواپيماي غولپيکر به هم خورده بود، آتش گرفته بود. اصلا تمام آن دشت، يک کيلومتر به يک کيلومتر، همه نارنجک بود؛ نارنجک دستي. نميدانم از کجا درآمده بود. عرض کنم که کارتر اصرار ميکرد 9 نفر آمريکايي کشته شدهاند يا اينکه ما 9 نفر جنازه آوردهايم. البته آنها به کلي سوخته بودند و اسکلتشان مانده بود که دست ميزدي، پودر ميشد...؛ لذا نميشد آنها را حرکت داد... ميخواستيم آنها را بياوريم، گذاشتيم لاي پنبه و درست کرديم. تفنگ زياد بود؛ تفنگهاي سبکي بود مثل اين ژ.‌س‌ها. فشنگ زياد بود و آر. پي. جي. ماشين توسط چتر از هواپيما آمده پياده شده بود. خلاصه اسلحه و مهمات هرچه بخواهيد[بود]. مدارک زياد بود. نقشههايي که از هليکوپترها جمعآوري کرديم... ريختيم توي يک چادر رخت‌خواب بزرگ و بستيم. توي نقشهها[بود که] مثلاً از فيليپين حرکت کرده، آمده جزيره سيري و از جزيره آمده بندر عباس. بعد آمده به دشت طبس، که از اينجا برود به تهران و از تهران برود به فرودگاهي که الآن کنار مرقد امام قرار دارد و از آنجا برود به قم و از آنجا خارج بشود... غرض اينکه مدارک مفصلي که توي هليکوپترها بود[و] هليکوپترها هم همه غولپيکر بود، همه اينها را آورديم در لانه جاسوسي، داديم به آقاي خوئينيها، حاج احمد آقا هم آنجا بود، تحويل آنها داديم.26

نويسنده کتاب آمريکا در اسارت مينويسد: "اين شرمساري و خجالت، بين نيروهاي ارتش به طور گستردهاي عميق شد و همچنان جريان دارد؛ مخصوصاً در ميان آنان که مستقيماً در اين ماجرا درگير بودند".27 حتي فرمانده آمريکايي عمليات طبس - که يک سرهنگ بازنشسته به نام چارلز بکويت بود" صبح دو شنبه 13 ژوئن 1994 (23 خرداد73) به نحو مشکوکي درگذشت.28

رهبر فقيد انقلاب، پس از آن ماجرا، (14 خرداد 59) طي کتابي در جمع اعضاي شرکتکننده در کنفرانس بين المللي بررسي مداخلات آمريکا، در ايران فرمود:

نبايد بيدار شوند آنهايي که توجه به معنويات ندارند و به اين غيب ايمان نياوردند؟ کي اين هليکوپترهاي آقاي کارتر را که ميخواستند به ايران بيايند ساقط کرد؟ ما ساقط کرديم؟ شنها ساقط کردند. شنها مأمور خدا بودند، باد مأمور خدا است. قوم عاد را باد از بين برد، اين باد، مأمور خدا است . اين شنها همه مأمورند...29

2.عمليات کشف و خنثاسازي کودتاي خطرناک نوژه نيز با پارس يک سگ به يکي از پاسداران آغاز شد که به تعبير آمام راحل، "از جنود خداوند بود".آن بزرگوار در 20/4/59 (در جمع روحانيان و ائمه جماعت تهران و شهرستانها) فرمود:

شما ميدانيد که توطئهها از همه اطراف هست و رو به افزايش است؛ لکن از اين توطئههايي که منتهي به سلاح و قواي مسلح... [ ميشود]، هيچ باکي نيست و آنها را خداي تبارک و تعالي همراهي ميکند، چنانچه کرد و ميبينيد. همين امروز... يکي از علماي جماران.. قصهاي را نقل کرد که از آن قصه فهميدم که عنايت خدا با ما است. ايشان فرمودند که يک خانهاي را- در ظاهراً شميرانات-، اين آقاياني که در کميته بودند و پاسدارها و اينها، به عنوان اينکه شنيده بودند اينجا قمار خانه است، رفته بودند... در اين قمارخانه را ببندند، وقتي هم رفتند ديدند که بله، بساط قمار و مشروبات و اينها هم هست. يکي از پاسدارها رفته است پشت آنجا که برود ببيند اينجا چه خبر است، يک سگي همچو حمله کرده به او که او را وادار کرده که برود به در زيرزمين وقتي رفته در زير زمين، کشف[کرده] يک مقدار زيادي اسلحه و امثال ذلک زياد، که شايد بعد در راديو و اينها اطلاع بدهند به ملت. گفتم به آن آقا:"با هدايت سگ، اين واقع شده". اين سگ مأمور است، همه عالم مأمورند. آن باد و شن مأمور بود، امروز هم در اين قصه، سگ مأمور بوده است که اين پاسبان را ملزم کند که برود کشف بکند. از اين امور، خوفي نداشته باشيد....30

از امدادهاي گوناگون الهي در جنگ هشتساله ايران و عراق- به ويژه فتح خرمشهر که به گفته امام، آن را خدا آزاد کرد- در ميگذريم و تشريح و تبيين آن را به فرصتي ديگر وا ميگذاريم.

پيروزي انقلاب، کار خدا بود که به وسيله امام عصر( انجام گرفت

در تبيين رويدادهاي شگفت انقلاب، امام راحل، خود را عامل پيدايش اين تحول و پيروزي شگرف ندانسته و آن را تنها کار خدا ميشمارد:

ملتي با نداشتن هيچ ابزار و ساز و سلاح، بر ابرقدرتها و بر قدرت شيطانياي که تا دندان مسلح بودند، غلبه کرد؛ لکن اين، من نبودم که اين غلبه را نصيب شما کرد، اين خداي تبارک و تعالي بود.31

طبعا وقتي رهبر کبيرانقلاب، در اين کار نقش اساسي نداشته باشد، کسان ديگر (از سران نهضت يا افراد مردم) به طريق اولي، در اين کار نقش اساسي نداشتهاند: "اين پيروزي، ارتباط به من نداشت. من يک طلبه هستم و نبايد اين را به من متصل کنيد. پيروزي، ارتباط به ملت هم نداشت، اين پيروزي، مربوط به خدا بود"32. آري، "عنايت خدا به اين ملت، اين پيروزي را به ما داد. هيچ کس نکرده، خدا کرد. هيچ کس نيست، آن که هست، خدا است".33

امام خميني ( از آنچه گفته شد، يک گام بلند فراتر رفته و اعلام مي‌کند: اين تحول و پيروزي، کار خدا بود که به وسيله امام عصر( انجام گرفت.- در سخنراني 30/1/58 ميفرمايد:

شما ميدانيد که اين پيروزي به دست آمده است؛ لکن اين، من نبودم که اين پيروزي را به دست آورديد به واسطه من. اين خداي تبارک و تعالي، در سايه امام زمان ( ما را پيروز کرد....

چه شد که پس از مدت کمي اين تحول پيدا شد؟ سابق، همه چيز ما را ميبردند و ما نفس نميکشيديم. سابق، جوانهاي ما را در زندانها زجر ميدادند و اعدام ميکردند و ما قدرت حرکت نداشتيم. سابق، چپاولگران، همه چيز ما را چپاول ميکردند و ما نفس نميکشيديم. چه شد که اين ملت همچو متحول شد؟ جز عنايت خدا چه بود؟.. اين دست غيبي بود که اين تحول را پيش آورد.34

نيز در 29/1/58 يادآور مي‌شود:

اين حقيقتي است که بايد اعتراف کرد قلعه محکمي بود که احتمال فتح آن نميشد... ملت، با نداشتن هيچ ابزار و ساز و سلاح در مملکت، بر ابرقدرتها و بر قدرت شيطاني -که تا دندان مسلح بودند- غلبه کرد، ولکن اين، من نبودم که اين غلبه را نصيب شما کردم؛ اين خداي تبارک و تعالي بوده.... يک کشور سي و چند ميليوني- با اين اختلاف گروهها، با اختلاف آمال و آرزوها، با اختلاف فهم و شعور- آنها همه مجتمع شدند و همه با هم، دست به هم دادند و يک مطلب را خواستند و آن اينکه: يک دست غيبي در کار است، خداي تبارک و تعالي به وسيله امام زمان (.35

همچنين، پس از رفتن از تهران به قم (اسفند 1357)، در سخناني بر سر مزار شهدا در قبرستان بقيع قم - ضمن اشاره به مبارزههاي مستمر تاريخ تشيع- فرمودند: "قانون اساسي جديد، بايد بر مبناي مذهب تشيع اثناعشري تدوين گردد" و براين نکته دو بار تأکيد کرده، سپس با حالتي برافرخته و ملتهب افزود:

ما در اين نهضت، منت از خدا و امام عصر ميکشيم. حقايق نبايد مخفي يا مبهم بماند. اين قيامي که از 15 خرداد شروع شد، و تا کنون باقي است و اميد است باقي باشد، تا همه اهداف اسلام جامه عمل بپوشد، قيامي اسلامي است، قيامي ايماني است، پيروي هيچ قيامي نيست... اين اسلام است که غلبه کرد بر ابرقدرتها، اين اسلام است که فرزندان او به شهادت راغب هستند.. اين دست غيبي الهي بود که مردم ايران را در سرتاسر، از بچه دبستاني تا پيرمرد بيمارستاني با هم همصدا و هممطلب کرد... هيچ بشري قادر نيست که همچو بسيجي بکند، هيچ ملتي نمي‌تواند اين طور بسيج شود. قدرت ايمان، قوه اسلام، قدرت معنوي ملت، اين پيروزي را به ما ارزاني داشت.

ما منت از خداي تبارک و تعالي ميکشيم، ما منت از ولي عصر ميکشيم که پشتيباني از ما فرمودند. نبايد ابهامي در قضايا باشد. اگر چنانچه ابهامي در قضايا باشد يا بخواهند منحرف کنند اين نهضت اسلامي ما را، منتهي به شکست خواهد شد, خيانت به ملت است، خيانت به اسلام است.36

آثار اميد به فرج در آينده نزديک را (به خلاف اختناق سخت حاکم بر کشور) در برخي نوشته‌هاي امام يا در سالهاي 1345- 1347 ميبينيم. براي نمونه ميتوان از نامههاي امام در 19 خرداد 1345 (19صفر 1386) به مرحوم شهيد آيت‌الله سعيدي و ديگران ياد کرد.37

يقين امام به درستي راه و پيروزي خود در پاريس

با همين نگاه و نگرش بود که رهبر فقيد انقلاب، ماهها پيش از بهمن 57 اطميناني عجيب به پيروزي جنبش و سرنگوني رژيم داشت و به اين و آن ميگفت: "شاه رفتني است. به فکر روزها و اقتضائات پس از پيروزي باشيد" و اين در حالي است که هنوز هيبت و هيمنه رژيم، شکسته نشده بود و کساني مانند مهندس بازرگان، به مبارزه گام به گام با حکومت پهلوي و تسخير کرسيهاي مجلس شورا ميانديشيدند.

ميدانيم که مرحوم امام، در 14مهر57 از نجف به پاريس آمد و آنجا افراد زيادي (از جمله استاد مطهري، مهندس بازرگان و..) با وي ملاقات کردند. ميدانيم که آن ايام، هنوز قدرت جهنمي شاه برپا بود و آثار فروپاشي رژيم ظاهر نشده بود. در نتيجه، چشمانداز روشني پيش روي انقلاب و انقلابيان نبود.با اين اوصاف، ملاقاتکنندگان همگي اظهار ميکنند: در آن شرايط سخت، يک اطمينان و اعتماد عجيبي در چهره امام نسبت به پيروزي قاطع انقلاب بر رژيم موج ميزد که حيرتانگيز بود. اينک به بيان برخي نظرات مي‌پردازيم:

1. مرحوم فلسفي (واعظ شهير) در خاطراتش نقل ميکند: "در مدت اقامت امام در پاريس، افراد زيادي از ايران به پاريس رفتند. از جمله آنها، مرحوم آقاي مطهري بود. ايشان قبل از رفتن، به منزل ما آمد و گفت: "شما پيامي براي آقا - امام- داريد"؟ دو سه موضوع بود که من به طور خصوصي تذکر دادم. بعد ايشان خداحافظي کرد و رفت. وقتي مرحوم مطهري برگشت، به ديدن ايشان رفتم؛ آن هم در وقتي که کسي نبود، تقريباً اول شب بود. موضوعاتي را که گفته بودم، ايشان به امام گفته بودند و جواب هم گرفته بودند؛ ولي ديدم آقاي مطهري مي‌گويد: "آقا! من مبهوت هستم". گفتم: "چرا؟" گفت: "تصميمي که امام گرفته، با اين همه نظاميهاي تا دندان مسلح، با آن همه حمايتهاي آمريکا و انگلستان و فرانسه، نتيجه چه خواهد شد؟ آيا واقعاً اين تصميم، براي ما موفقيت پيش مي‌آورد؟ "ايشان ميگفت:" به امام گفتم: "آقا، خطر مهمي است. خودتان را چه طور ميبينيد؟" امام در جواب فرمود: "علي التحقيق پيروزيم" شهيد مطهري مي‌گفت: "يک روحاني، غير از يک کاسب است که اين حرف را بزند. ديدم از يک طرف امام خميني است، عظمت دارد و من نميتوانم از ايشان بپرسم چرا پيروزيم؟ ولي پرسيدم" ايا به محضر امام عصر شرفياب شديد و او اين خبر را داده است" امام نفي و اثبات نکرد و فقط گفت: قطعاً پيروزيم. گفتم: الهامي به شما شده است؟ گفت: قطعاً پيروزيم. از هر دري که من وارد شدم ايشان نگفت که واقعيت چيست؛ ولي همچنان با قاطعيت ميگفت: پيروزيم و اعتنا به اين همه تانک و توپ و نظامي و غيره نکنيد. علي التحقيق پيروزي با ما است.

شهيد مطهري -با حالت بهت - اين سخنان را به من گفت و خود، متحير بود. ميگفت: من نفهميدم امام از چه منشأ ومنبعي به اين حقيقت رسيده است".38

2. مهندس بازرگان در سخناني در 22 بهمن 60، در جمع اعضاي نهضت آزادي، ضمن شرح ملاقات خود (همراه دکتر يزدي، در 30 مهر 57 در نوفل لوشاتو) با امام، ميگويد: "از امام پرسيدم: جناب عالي چگونه اوضاع و تکليف را ميبينيد؟ باز هم، سادهنگري39 و سکينه و اطمينان ايشان به موفقيت نزديک، مرا به تعجب و تحسين انداخت. مثل اينکه قضايا را انجامشده و حلشده دانسته و گفتند: شاه که رفت و به ايران آمدم، مردم نمايندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهند کرد. منتها چون کسي را نميشناسم از شما ميخواهم افرادي را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد ميباشند، علاوه بر خودتان و دکتر يزدي، معرفي کنيد که مشاورين من باشند و آنها بگويند چه کسي براي نمايندگي مجلس خوب است، تا من به عنوان نامزد، به مردم پيشنهاد نمايم... وزرا را هم آن هيأت در نظر بگيرند که من پيشنهاد نمايم... احساس من (و شايد دکتر يزدي) اين بود که ايشان، از ما فقط براي مرحله بعد از انقلاب -که تشکيل دولت و مجلس و اداره مملکت است- ميخواهند استفاده نمايند و نسبت به مرحله ما قبل، خيالشان راحت، و برنامه معين است. گفتم: چشم...".40

3. محمود اعتمادزاده (بهآذين)، نويسنده و مترجم مشهور چپ و عضو حزب منحله توده، نيز در خاطراتش، ضمن شرح سفري که آن سالها به اروپا و روسيه داشته، با اشاره به خوشبيني و اطمينان محکم امام خميني، به پيروزي قاطع انقلاب در سال 57 مينويسد: "به راستي، اطميناني که در سخنان امام است، در تنگناي عقل نميگنجد".41

بيجهت نيست که امام، پس از روي کار آمدن ارتشبد ازهاري (در پيام 14 آبان‌57) به ملت ايران فرمود:

از اظهارات پوچ دولت آمريکا و انگليس و شوروي مبني بر پشتيباني از شاه، براي حفظ منافع خودشان نهراسيد، که نمي‌هراسيد. ما طالب حق خود هستيم و به حقيم و دست خدا با ماست و بالاتر از دست ابرقدرتهاي شرق و غرب است: "يدالله فوق ايديهم".42

خارجيها نيز دست خدا را در پيشرفت انقلاب، دخيل ميبينند

عجيب است که نکات چهارگانه فوق- به ويژه غافلگير شدن غرب از وقوع انقلاب اسلامي ايران و سردرگمي و وادادگي رجال سياسي و امنيتي آن، برابر انقلاب- گذشته از سخنان امام راحل، در گفتار و نوشتار بسياري از تحليلگران غربي و حتي عوامل رژيم پهلوي نيز منعکس شده است.43 حتي پال هنت (کشيش انگليسي مقيم اصفهان در 1354- 1359)، نيز در خاطرات خويش بر همين نکات انگشت نهاده و اظهار شگفتي ميکند. همسر وي (ديانا) در اوايل مأموريت وي در ايران (سال1354) در خواب، جهش مسجد به سوي کليسا را ميبيند. کشيش پال هنت- که در سالهاي آخر حکومت شاه، عضو هئيت مذهبي کليساي انگليسي اصفهان (وابسته به انجمن هيأتهاي مذهبي کليسايي بريتانيا) بوده و اوايل پيروزي انقلاب، وحشتزده از کشورمان گريخت- خاطرات دوران مأموريتش را به رشته تحرير در آورده است.44 وي در اين خاطرات مينويسد:

در همان اوايل ورودمان به اصفهان بود که [همسرم] ديانا يک شب خواب ديد مسجدي به حرکت درآمده است و پس از پريدن روي ديوار، به سمت ما ميآيد!... و فرداي آن روز -که ديانا اين خواب را برايم تعريف کرد- کوشيدم تا شايد بتوانم تعبيري برايش پيدا کنم.

اين کشيش، نهايت تعبيري که (پس از تفکر زياد) براي خواب شگفتانگيز همسرش مييابد، آن بود که صداي اذان مسجد محل -که هر روز با بلندگو از مناره مسجد پخش ميشد، از طنين ناقوس کليساي وي بلندتر بوده است.45 اين تعبير با تحليلي که او از ايران به عنوان جزيره ثبات و امنيت (البته براي غربيان) داشت، متناسب بود؛ ولي حوادث سالهاي بعد اين کشور نشان داد که پيام آن خواب، فراتر از اين حرف‌ها است. او سالها پس از آن تاريخ، در خاطراتش نوشت:

امروز، موقعي که به خاطرههاي دوران اقامتم در ايران مينگرم، احساس ميکنم مواجهه با مسائل دوره انقلاب- که طي آن، همه چيزهاي آشنا و مورد علاقهام از هم پاشيده شد- واقعاً تا چه حد برايم ناگوار بوده است.

طي پنجسالي که در اصفهان اقامت داشتم، به مرور، به سرزمين و مردم ايران علاقه پيدا کرده بودم و از مشاهده کشوري که ظاهراً رو به خوشبختي و نيکانجامي ميرفت. لذت ميبردم. در ايران، مقدم خارجيها را گرامي ميداشتند، امنيت و ثبات در همه جا احساس ميشد، کليساها در انجام مراسم مذهبي خود آزاد بودند و کسي براي آنها مزاحتمي فراهم نميکرد.

موقعي که ناآراميها رو به گسترش نهاد، به وحشت افتادم که اگر روزي وضع موجود، در هم بريزد، چه خواهد شد و سيستم جانشين آن، با ما چه رويهاي در پيش خواهد گرفت؟ ولي در همان حال که ما نگران فروپاشي ثبات و امنيت خود بوديم، ايرانيها مسائل پيشآمده را با ديد يک اعتراض گسترده عليه فساد موجود و سياست جدايي دين از سياست مينگريستند. به اين ترتيب، معلوم شد که همه ما اشتباه ميکرديم؛ چون تصورمان اين بود که سلطنت شاه، براي ايران، خوشبختي و ثبات به ارمغان آورده است. پرزيدنت کارتر هم که حدود يک سال قبل از انقلاب، ايران را "جزيره ثبات" لقب داده بود خط کرده بود.

پال هنت، سپس با عنوان"پيشبيني آينده"، در حد فکر خود، پردهها را بالا زده و با انتساب آن تحول عظيم تاريخي به اراده خداوند، مينويسد:

ابتدا براي من، درک اين مسأله مشکل بود که واقعا چرا خداوند چنين قدرت تخريبي عظيمي را در ايران به کار انداخته است؟ ولي بعد به ياد جملهاي از "ماکس وارن" (دبير کل انجمن هيئتهاي مذهبي انگليس در ايران) افتادم که حدود يک سال قبل از وقوع انقلاب به من گفته بود: "کارهاي خدا، هميشه حيرتانگيز است و هرگز نميتوان پيش بيني کرد که حتي در اينده بسيار نزديک، خداوند دست به چه کاري خواهد زد...". در مواجهه با حوادث ايران بود که به ارزش اين گفته بيشتر پي بردم و فهميدم وقتي خدا بخواهد، چگونه علي رغم کراهت و عدم اشتياق من و ديگران، حوادثي ميآفريند که برايمان باورنکردني و حيرتانگيز است. همراه با آن، خود را مقابل اين سؤال نيز مييافتم که آيا واقعاً نبايد وقوع چنين حوادثي را نوعي واکنش خداوند عليه خودخواهي و دنياپرستي غربيها به حساب آورد؟

در ادامه مي‌افزايد:

غير از ما که در ايران بوديم، اکثريت قريب به اتفاق مردم دنيا هم از آنچه در ايران گذشت، حيرتزده و غافلگير شدند. چند ماه بعد نيز با مطالعه نشريهاي دريافتيم که طي تحقيقات"مجمع آمريکايي ترويج علوم" معلوم شده است که در سراسر کشور آمريکا، فقط يکي از اساتيد دانشگاهي توانسته بود از چند سال قبل، حوادث امروز ايران را پيشبيني کند. اين شخص -که يک نام اسلامي براي خود برگزيده است و سمت استادي تاريخ را در دانشگاه کاليفرنيا به عهده دارد-46 در سال 1972 طي مقالهاي نوشته بود: "موجب مخالفت و اعتراض مردم عليه رژيم سلطنتي در آينده رو به گسترش خواهد نهاد و هدايت اين موج را نيز رهبران مذهبي به عهده خواهند داشت که در رأس همه آنها آيت‌الله خميني قرار دارد...".

البته در آن زمان، هيچ کس به پيشبيني او توجهي نکرد؛ چون تمام ارزيابيهايي که از اوضاع ايران به عمل ميآمد، صرفاً بر "وضع موجود" تکيه داشت و نشان ميداد که ايران را هيچ خطري تهديد نميکند. حالا، اين مسأله وحشتانگيز به نظر ميآيد که چطور امکان دارد هيچ يک از حدود يک ميليون نفر که فقط در آمريکا، به طور مداوم مشغول بررسي مسائل جهاني و تعيين خط مشي حکومت در رابطه با ملل ديگر هستند، نتوانسته بودند ارزيابي درستي از اوضاع ايران ارائه دهند و آنچه را در ايران گذشت پيشبيني کنند؟

در اين باره ضمناً بايد به کتاب ايران، سراب قدرت47 - که اوايل سال 1978 در لندن به چاپ رسيد- نيز اشاره شود. گرچه در اين کتاب، مطالب بسيار آگاهکنندهاي از اوضاع اقتصادي ايران و فساد موجود در رژيم شاه وجود داشت، ولي مؤلف آن، علي‌رغم احاطه فراوانش بر مسائل ايران، نتيجه گرفته بود که "تصور وجود ايران بدون شاه، مسألهاي بسيار دور از ذهن است..." و به هرحال در آن زمان، فقط عده انگشتشماري بودند که وجود آتش زير خاکستر را در ايران احساس ميکردند. ما هم به مرور و از زماني که آتش زير خاکستر نمايان شد، پي برديم ميان مردمي زندگي ميکنيم که ديدشان نسبت به اوضاع کشور، به کلي با ما مغاير است و برخلاف آنچه ميپنداشتيم، ايرانيها معتقدند که به حد افراط، بازيچه دست رژيمي قرار گرفتهاند که هدفي جز تأمين منافع قدرتهاي غربي ندارد".48

جهان، پشت سر امام حسين(ع) نماز ميخواند

درست در همان ايامي که رؤياي شگفت"جهش مسجد به سوي کليسا"، خواب خوش همسر کشيش انگليسي را در اصفهان برآشفت، بانويي مبارز و دلسوخته، در تهران، نويد غيبي به پيروزي اسلام بر کفر را در خواب دريافت کرد. دکتر طاهره صفارزاده، شاعر و اديب برجسته زمان ما است که اشعار اسلامي - انقلابي وي در عصر پهلوي مشهورتر از آن است که نيازمند تعريف باشد. وي- که به جرم داشتن انديشه و نگرش اسلامي - انقلابي، پيوسته مورد تعقيب و آزار رژيم سابق قرار داشته- در مصاحبهاي در سال 1374 اظهار داشت:

ديد من نسبت به انقلاب اسلامي ايران، خيلي ريشهاي است. من سال 55 که از دانشگاه اخراج شده بودم موقع اذان در کلاسها سکوت اعلام ميکردم. من آن موقع، همين انقلاب را به خواب ديدم. نماز جماعتي به رهبري امام حسين با همين شعارهاي انقلاب[بود]، و حضرت، عنايت خاصي به من نشان دادند. بعد به يک پيرمرد با معرفت و اهل معنا (کسايي) گفتم؛ خيلي گريست و تعبير کرد که اتفاق ديني بزرگي در مملکت رخ ميدهد که تحول ايجاد ميکند.من در آن خواب ديدم که جهان شد يک مسجد که همه پشت سر حضرت ابا عبدالله (ع) نماز ميخواندند.49

مصاحبه کامل وي در اين زمينه چنين است:

خبرنگار مجله نيستان از خانم صفارزاده ميپرسد: "مهمترين رهآورد انقلاب اسلامي را شما در چه ميبينيد؟" وي- که برخلاف ناراحتي شديد از برخي ناداني‌ها و سياستهاي نادرست موجود، در حمايت اصولي خود از کليت و اساس انقلاب و نظام اسلامي پابرجا است- پاسخ ميدهد:

در مطرح شدن اسلام در سراسر جهان، به عنوان يک مکتب معنوي قدرتمند، با همه غفلتها و اشتباههاي داخليها وجود سخافتها و خصومتهاي خارجيها و عواملشان، چون تقدير الهي بوده که اسلام در اين عصر مطرح شود و آمادگي در مسير "تقدير اصلي" فراهم آيد، هيچ عاملي نميتواند مانع تحقق وعده (و رأيت الناس يدخلون في دين الله( شود.

نقش رهبري امام خميني، مفهوم شجاعت و صراحت"ايمان" را براي جهانيان تبيين کرد و آن هم دستاورد ديگري در حوزه مشيت الهي بود. تکرار ميکنم: اين انقلاب، مقدر الهي بوده، ترديد ندارم اگر استکبار جهاني هم -به قول عدهاي سخت نگرفت، به اين دليل بود که عقلشان را به حکم تقدير از دست داده بودند.

سال 55 که از دانشگاه شهيد بهشتي اخراج شده بودم و ساواک و رسانهها ا زهيچ شرارتي خودداري نميکردند، عموماً در منزل بودم، تفسير ميخواندم و بر زيارت عاشورا و علقمه هم مداومت داشتم. يک روز همسر برادرم که عازم کربلا بود براي خداحافظي آمد و گفت: "پيغامي براي امام [حسين(ع)] نداري؟" گفتم:"چرا، بگو: "قربانت گردم، دست اين شريران را از سر ما کوتاه فرما". همانشب خواب ديدم که دنيا به مسجدي بزرگ تبديل شده و مردم فوج فوج، مثل پرندگان وارد مسجد مي‌شدند. ميآمدند پشت سر امام نماز بگزارند و ديديد که انقلاب هم با نماز جماعت شروع شد. جارچي نامرئي مرتب ندا ميداد: "سرور شهيدان، ابا عبدالله الحسين نماز ميگزارند". صفهاي نماز بسته ميشد. من هم در صف بودم. هنگام رکوع و سجود، جانورهايي با صورت انسان، مزاحم ميشدند و مرا اذيت ميکردند، ولي من در دلم ميگفتم: "نماز را نمي‌شکنم" وقتي نماز تمام شد، ديدم صف، با نور شکافته شد. حضرت تشريف آوردند بالاي سر من و همراه با گشودن و به هم زدن دستهاي مبارک، فرمودند:"اف بر شما" و ناگهان جانوران ناپديد شدند. من گريهکنان ابراز ارادت ميکردم، عنايتي فرمودند.... در شعر "سفر در آينهها" درباره عنايت الهي، خطاب به خودم گفتم: "خصمان تو زنهاريان تو گشتند".

فرداي آن روز، خواب را براي آقاي کسايي (پيرمرد عارفي که دوست آقاي مهندس سحابي بود) تعريف کردم. ايشان خيلي گريه کردند و گفتند: "خوش به حالتان! آن قدر هستند بزرگاني که آرزو دارند اين خواب را ديده باشند و از دنيا بروند". ايشان تأکيد کردند (دو سال قبل از انقلاب) که اتفاقي در مملکت ميافتد که اين اتفاق ديني است. همينطور هم شد. باز هم بايد صبر بکنيم که بقيه روايات و احاديث مربوط به زمان انتظار موعود را تحقق يافته ببينيم.50

بشارات غيبي به "ظهور" انقلاب اسلامي

تحولات بزرگي که به دست رهبران ديني و الهي (پيامبران و امامان) در تاريخ بشر صورت ميگيرد، معمولاً در آستانه وقوع، با برخي بشارات غيبي همراه است. قيام الهي نايبان و ادامهدهندگان راه آن بزرگان نيز- در حد خود- از اين ويژگي بيبهره نيست.

خداي جهان، کساني را که براي رهبري اين تحولات عظيم بر ميگزيند، پيش از شروع عمل، به نحوي (در خواب يا بيداري) از آينده کار خويش و تحول بزرگي که بايد به دست آنان انجام گيرد آگاه مي‌کند. بشارات ظهور و بعثت پيامبر اکرم(، و نيز پيشگوييهاي شگفت ماجراي عاشورا از زبان پيامبر واميرالمؤمنين- درود خداوند بر ايشان باد- در کتابهاي سيره و حديث و تاريخ ثبت شده است. براي مثال پرتوي از اين سنت را در عصر غيبت نيز، در زندگي دو شخصيت تاريخساز اسلام در قرن اخير، حاج شيخ فضل الله نوري و حاج شيخ عبدالکريم حائري يزدي، مشاهده ميکنيم.51 درباره انقلاب کبير اسلامي ايران و پيشواي آن امام خميني هم فراوان به اين گونه نويدهاي غيبي و پيشگوييهاي غير عادي برميخوريم که به برخي از آنها اشاره مي‌کنيم:

1. حضرت آيت‌الله سيد علي آقاي قاضي طباطبايي، استاد اخلاق و سلوک بزرگاني چون علامه طباطبايي (صاحب تفسير الميزان) و آيات عظام خويي و بهجت، براي اهل فکر و ذکر و نظر چهرهاي نام‌آشنا است.52 امام خميني در سن 45 سالگي به نجف اشرف مشرف شد. گويند يکي از فضلاي نجف از ايشان- که آن روزها، حاج آقا روح الله ناميده ميشد- پرسيده بود براي چه به عتبات مشرف شدهايد. در پاسخ فرموده بود: "زيارت ائمه اطهار ( و ديدن آقاي قاضي".

يکي از فضلاي برجسته و صاحبدل شهرضايي تبار- مرحوم حجت الاسلام و المسلمين طيار- در حضور جمعي از فضلاي قمشه (مانند حضرات آقايان حاج شيخ علي زماني قمشهاي و حاج شيخ يحيي رهايي در شهريور 1373 در قم) ضمن اشاره به داستان فوق، اظهار داشت: "مرحوم حاج شيخ عباس قوچاني، از اصحاب خاص ميرزا علي آقاي قاضي و وصي ايشان بود که سالها پيش درگذشت. مرحوم قوچاني در حدود سال 1350 ش در مدرسه صدر اصفهان، اين ماجراي شگفت را براي من تعريف کرد:

مرحوم قاضي، عصرها در منزل خويش جلسهاي داشت و براي 10-15 نفر مباحث اخلاقي و توحيدي مطرح ميکرد و من [مرحوم قوچاني]در آن جلسه شرکت ميکردم آشنايي ما با آيت‌الله خميني نيز در همين حد بود که شنيده بوديم يک "حاج آقا روح الله" در قم هست که درس اخلاق ميگويد؛ ولي در آن روزگار؛ چهره وي را نميشناختيم و تطبيق نميکرديم.

يک روز عصر که ما در خدمت قاضي بوده و آن بزرگوار طبق معمول افاضه ميفرمود سيد جواني را ديديم که وارد شد و سلامي کرد و کنار در اتاق نشست. مرحوم قاضي، پس از ورود سيد مزبور، صحبتش را قطع کرد و ساکت شد و سرش را به زير انداخت. سيد نيز پس از عرض سلام سر را پايين انداخت و، به حالت ادب وسکوت، چيزي نگفت. مجلس، يک ربع ساعت، همينگونه ساکت و خاموش، طي شد. سپس مرحوم قاضي سربرداشت و به من گفت: "آقا شيخ عباس!، آن کتاب را از فلان قفسه کتابخانه بردار و بياور و بخوان". کتاب را آوردم و پرسيدم:"از کجاي آن بخوانم؟" مرحوم قاضي فرمود: "کتاب را باز کن؛ هر جايش آمد، همانجا را بخوان".

کتاب را گشودم و شروع به خواندن کردم. محتواي مطلب، شرح ماجراي ظلم و جنايت يک سلطان سفاک و ستمگر بود که در ميان بني اسرائيل ميزيست و مردم از مظالم او به شدت معذب و در تنگنا بودند. تا آنکه شخص عالمي پيدا شد و گفت: "من اين سلطان جائر را از کشور بيرون کنم و مردم را از دست وي رهايي بخشم".

مرحوم قوچاني ميگفت: "زماني که داستان مزبور را از روي کتاب ميخواندم، مرحوم قاضي سر به زير انداخته، سخني نميگفت و فقط گوش ميداد. داستان، به آنجا رسيد که آن عالم، مردم را بر ضد سلطان سفاک شورانيد و وي را از مملکت بيرون راند. اينجا، مرحوم قاضي سربرداشت و گفت: "ديگر بس است. کتاب را سرجايش بگذار"، و باز سر به زير انداخت. پس از 4- 5 دقيقه که وي، و نيز آن سيد جوان سر، به زير انداخته بودند، سيد مزبور، آهسته خداحافظي کرد و رفت و ما ديگر او را در درس مرحوم قاضي نديديم. فرمان مرحوم قاضي به آوردن کتاب و گشودن آن و طرح آن داستان شگفت، با مباحث معمول وي و سخنان ابتداي همان مجلس، تناسبي نداشت و کاملاً غير عادي و عجيب مينمود و سر آن تا سالها بر من معلوم نبود.

سالها پس از آن تاريخ، نهضت 15 خرداد به رهبري آيت‌الله خميني آغاز شد و آوازه وي آفاق را در نورديد. اعلاميههاي وي به نجف ميرسيد و ما ميخوانديم. سال بعد، وي به نجف تبعيد شد و ما همراه جمعي از طلاب و فضلا به حضور رسيديم. آنجا، به طور غيرمنتظره و با کمال تعجب ديديم ايشان، همان سيد جواني است که آن روز به درس مرحوم قاضي آمد... فهميديم که اين، کرامتي از مرحوم قاضي بوده و قصه آيت‌الله خميني با شاه ايران، قصه همان عالم بنياسرائيل با سلطان سفاک است...".

2. آيت‌الله حاج شيخ نصرالله شاه آبادي، فرزند آيت‌الله شيخ محمد علي شاه آبادي (استاد مشهور امام خميني() نيز ماجراي زير را مکرر نقل کرده است:

اوايل شروع نهضت اسلامي (دهه40) خواب ديدم که در خوزستان ايران، جنگي سخت بين نيروي حق (به زعامت حضرت اباعبدالله الحسين(ع)) و باطل در گرفته و من [شيخ نصرالله] نيز در آن، حضور دارم. آن جنگ، با پيروزي جبهه حق پايان يافت و من، پس از آن، به ديدار حضرت سيدالشهداء (ع) نايل شدم و مورد تفقد ايشان قرار گرفتم.

از آن خواب شگفت بيدار شده و مدتها در تعبير آن، فکرم به جايي نميرسيد. تا اينکه پس از مدتي، امام خميني به نجف تبعيد شد و ما خدمت وي رسيديم. در خلال صحبت، به مناسبتي ياد خواب مزبور افتادم و آن را نقل کردم. امام، پس از شنيدن، آن خواست چيزي بگويد؛ امام منصرف شد من اصرار کردم، پس از تحاشي بسيار فرمود:" اين خواب، درست است و چنين جنگي در آن نواحي واقع خواهد شد و ما- چنانکه ديدي - در فرجام، پيروز خواهيم شد". من توضيح بيشتري خواستار شدم و وي فرمود: "اين راهي است که پدر شما (مرحوم آيت‌الله شاه آبادي) براي ما ترسيم کرده و گريزي از پيمودن آن نداريم.

خوشا به حال کساني که سال 1400 را درک کنند

حجت الاسلام حاج شيخ يحيي رهايي شهرضايي- از فضلاي تحصيلکرده در قم که اکنون در شهرک علامه مجلسي اصفهان به تدريس، تأليف، اقامه جماعت و ارشاد مشغول است در تاريخ 3 آذر 74، طي نوشتهاي به حقير مرقوم داشته است:

در تماسي که اخيراً با يکي از مردان صالح و مورد اعتماد اهل علم و ديانت و سرشناس در شهرستان شهرضا (قمشه)، به نام آقاي مشهدي عباس ملکيان داشتم، وي نقل کرد: "بيش از 50 سال پيش که به مشهد مقدس مشرف شده و پاي منبر مرحوم آيت‌الله حاج شيخ علياکبر نهاوندي نشسته بودم، در خلال صحبت فرمود: "خوشا به حال کساني که سال 1400 ق را درک خواهند کرد و خواهند ديد که اوضاع، دگرگون خواهد شد غير از آنچه که اکنون مشاهده ميکنيم".

مرحوم آيت‌الله شيخ علي‌اکبر نهاوندي، از علماي وارسته و طراز اول مشهد در عصر اخير بود که درباره حضرت ولي عصر( و اخبار و علايم مربوط به آن حضرت، مطالعات گستردهاي داشته و در اين زمينه چند کتاب مبسوط و خواندني همچون عَبقُري الحسان تاليف کرده است که مورد استفاده اهل نظر است. و حتي گفته ميشد که با خود حضرت نيز ارتباطاتي داشته و قرائني نيز بر اين معنا وجود داشت.

از شخصيتهاي ديگري که درباره حضرت ولي عصر و مسائل مربوط به آن حضرت بسيار مطالعه کرده بود و شايد بتوان گفت در عصر خودش در اينزمينه بينظير بود، مرحوم آيت‌الله حاج سيد محمدحسن ميرجهاني جرقويهاي است. وي که اهل اصفهان و مدتي نيز ساکن نجف، مشهد و تهران بود، آثار علمي متعددي داشت و بسيار وارسته بود". جناب رهايي در نوشته فوق افزوده است:"مرحوم آيت‌الله ميرجهاني، از عالمان وارستهاي بود که به حق، يد طولايي در احاديث داشت و هميشه- با حافظهاي غريب- احاديث را از بر ميخواند و بر علم اعداد نيز تسلط داشت. به ياد دارم که در تابستان 1356 ش (در ايام ماه مبارک رمضان) مرحوم ميرجهاني برفراز منبر فرمود:

يک سال و نيم ديگر فرجي حاصل خواهد شد؛ يا فرج کلي (اشاره به ظهور حضرت ولي عصر() و يا فرج جزيي.

آن زمان که اين سخن را فرمود، هيچ اثري از انقلاب نبود؛ لکن با گذشت تقريباً دو ماه و مرگ ناگهاني مرحوم آيت‌الله حاج آقا مصطفي خميني، جرقه انقلاب زده شد و دقيقاً همانگونه که ايشان پيش بيني کرده بود، يک سال و هفت ماه [طول]نکشيد، که انقلاب به پيروزي رسيد. همچنين مرحوم آيت‌الله ميرجهاني در يکي از کتابهاي خود آورده است: "به گفته يکي از دانشمندان اهل کتاب در ساليان پيش، در سال 1398 ق، فرزند قديس عربي (پيامبر(ص)) ظهور خواهد کرد". درخور ذکر است که مرحوم ميرجهاني اين مطلب را سالياني پيش از تاريخ ياد شده نگاشته است و در آن وقت، برداشتش از تعبير"فرزند قديس عربي"- چنانکه گاه در سخنرانيهاي خويش نيز ابراز مي‌کرد- امام زمان(ع) بود؛ اما گذشت زمان نشان داد که ظاهراً مراد، نايب آن حضرت، يعني امام راحل بوده است". (پايان نوشته آقاي رهايي)

در همين زمينه، يکي ديگر از روحانيون شهرضا، حجت السلام و المسلمين حاج شيخ علي زماني قمشهاي -که از مدرسان فقه، نجوم، هيأت و فلسفه در قم است- تعريف کرد: "پيش از انقلاب، در دهه 50، يکي از دوستان، خوابي ديد که از مجموع آن چنين برداشت ميشد که حضرت ولي عصر( در حدود سال 1370 ش ظهور خواهد کرد. ميگفت:"اين رؤيا، در اختناق سخت ستمشاهي براي ما بسيار نويد، بخش بود؛ لذا به اتفاق او، با خوشحالي و سرور، خدمت آقاي ميرجهاني رسيديم و ضمن شرح قضيه، از مژده ظهور حضرت در سال 1370 سخن گفتيم. ايشان لبخندي زده و فرمود:

ما زودتر از اينها، منتظر حضرت هستيم؛ ما حوالي سال 1360 قدوم حضرت را انتظار ميکشيم.

سخن آخر

کاري نکنيم که عنايت ولي عصر( از ما و انقلاب برگردد

علت مبقيه و عامل دوام و پيشرفت هر چيز- از جمله، عامل دوام و رشد انقلاب اسلامي ايران- همان علت محدثه و عامل ايجاد آن است. بايد ديد چه عواملي باعث پيدايش انقلاب، و عطف توجه و عنايت الهي به آن شد، تا همان عوامل را با قوت و صلابت حفظ کرد. تکيه و تأکيد مکرّر امام راحل بر نکات چهارگانه فوق، دقيقاً به همينانگيزه صورت ميگرفت. از نظر آن بزرگوار، انقلاب، يک نعمت و امانت الهي است که ما موظف به حفظ آن هستيم:

اين قدرت الهي را از دست ندهيد، اين امانت الهي را حفظ کنيد. همانطوري که آن وقت به فکر گرفتاريهاي خودتان نبوديد و فکر، يک فکر بود و آن اسلام و اين، رمز پيروزي شد.53

روي موازين مادي، روي موازين عادي، بايد با يک يورش، ما از بين رفته باشيم. بايد همه ما يک لقمه آنها باشيم؛ و لکن قدرت ايمان، پشتيباني خداي تبارک و تعالي، اتکال به ولي عصر(ع)، شما را پيروز کرد. برادران من! از ياد نبريد اين پيروزي را. اين وحدت کلمهاي را که در تمام اقشار ايران پيدا شد، معجزه بود. کسي نميتواند اين را ايجاد کند. اين معجزه بود، اين امر الهي بود، اين وحي الهي بود، نه کار بشر... اين مطلب را که اين جماعت ايران که با هم شدند، خدا پشتيبان آنها بود و الآن هم هست، کاري نکنيد که عنايت خدا -خداي نخواسته- کم بشود. کاري نکنيد که براي ولي عصر ايجاد نگراني بکنيد. تفرقه نداشته باشيد....54

شکر گزاري به درگاه خداي متعال براي اين نعمت بزرگ، با حفظ عوامل پيداش و ملزومات آن صورت ميگيرد: مواظبت بر تحول روحي و ايماني ايجاد شده، عدم گرايش به ماديات و تقويت روح توجه به خداوند، حفظ وحدت کلمه در مسير اهداف اصيل انقلاب و طرد شياطين تفرقهافکن از صفوف ملت، همدلي و فداکاري، پيشانداختن منافع و مصالح اسلامي و ملي، بر منافع و مسائل مادي وشخصي، حفظ آبروي اسلام و جلوگيري از خدشه دارشدن آن، در اثر سرپيچي از موازين شرع و قانون، ثبات قدم در پيشبرد احکام اسلام و کوشش براي جلب رضاي الهي و خوشنودي امام عصر( (از راه عمل به تکاليف ديني، پاکدلي و پاکزيستي).

از ديدگاه امام راحل، نکات فوق، مهم‌ترين وظايفي است که اهل انقلاب، بر دوش دارند.55 به اعتقاد وي، همچنين بايد از رمز بقاي اسلام و پيروزي ملت (وحدت کلمه، ايمان و خدمت مخلصانه به اسلام) 56 غافل نشد و ضمن حفظ سنگر مساجد، برگزاري مراسم سوگواري امام حسين(ع) 57 و دعا براي فرج حضرت ولي عصر(، بر اعمال و رفتار روزمره خويش مواظبت کرد که مايه نارضايتي و شرمندگي آن حضرت نباشد:58

نهضت شما، پيش دنيا يک معجزه است. اين نهضت را با همين بعد اعجازياش حفظ کنيد و با اتکال به خدا و وحدت کلمه پيش برويد. اميدوارم که ما به مطلوب حقيقي برسيم و متصل بشود اين نهضت بزرگ اسلامي و آن نهضت ولي عصر(ع).59

رهبر همه شما و همه ما، وجود مبارک بقيه الله است و بايد ماها و شماها طوري رفتار کنيم که رضايت آن بزرگوار- که رضايت خدا است به دست بياوريم.60

به حسب روايت، نامه اعمال ما هفتهاي دو بار پيش امام زمان(ع) ميرود؛ و لکن ميترسم ما که ادعا داريم تابع اين بزگوار هستيم - نعوذ بالله- پيش خدا شرمنده شود. اگر فرزند شما خلاف بکند، شما شرمنده ميشويد. در جامعه شرمنده ميشويد که پسرتان کار خلافي کرده. من خوف دارم که کاري بکنيم. که امام زمان(ع)، پيش خدا شرمنده بشود. ذرههايي که بر قلبهاي شما ميگذرد، رقيب [=مراقب] دارد. چشم و گوش و زبان و قلب و همه چيز ما رقيب دارد. خدا نکند از من و شما و ساير دوستان امام زمان(ع)، يک وقت چيزي صادر بشود که موجب افسردگي امام زمان(ع) باشد. از خودتان پاسداري کنيد، اگر مي‌خواهيد پاسداري شما در دفتر پاسداران صدر اسلام ثبت شود.61

کوشش شما اين باشد که ما بتوانيم اسلام را- آن طور که هست- در اين مملکت پياده کنيم. راه طولاني است؛ قوي باشيد، اراده قوي داشته باشيد. ان شاء الله که اين چهرههاي نوراني، ذخيره باشد و اين زمان ما به زمان ظهور مهدي (ع) متصل شود.62

------------------

پي نوشت:

1 . به تعبير امام در 30/3/58، "دراين انقلاب و تحول، آنچه رخ داد، فوق فکر و توان ما بود".

2 . سخنان امام در 22/11/59.

3 .سخنان امام در 22/11/58.

4 سخنان امام در 5/12/57.

5 . نويسنده زماني با يکي از شخصيتهاي کهنسال کشورمان، آقاي عبدالله خاوري، مصاحبه ميکردم. وي -که از وکلا و روزنامهنگاران و سياسيون پس از شهريور 1320 است- از قول يکي از درباريها نقل کرد: "در ايام اوج‌گيري انقلاب، روزي شاه در يکي از کاخهاي خود ايستاده بود و فرزندانش هم دورش بودند. از دور، صداي تظاهرات مردم آمد و غريو"مرگ بر شاه" شنيده شد. شاه لختي گوش سپرد و سپس، از خشمش برگشت و به دخترکوچکش گفت: "برويد! شما هم برويد مرگ بر شاه بگوييد! شما هم برويد قاطي اينها بشويد و مرگ بر شاه بگوييد".

6 .ر.ک: صحيفه نور، ج5، ص239 و 370.

7 . همان:، ص42.

8 . همان، ص42.

9 . همان، ج 3، ص573 و نيز ر.ک: همان، ج2، ص 55، -56 و ج3، ص 35و 352و376-378.

10 . همان، ج3، ص 574، وج 7، ص 284-285.

11 . همان،ج 6، ص 567.

12 . همان،ج 5، ص239.

13 . "آني که حاضر نبود يک روز دکانش را رها بکند، شش ماه رها کرد. نه شش ماه را رها کرد و نگران بود، شش ماه رها کرد و عاشقانه رها کرد". (صحيفه نور، ج 5، ص43.

14 . همان، ج4، ص475-476.

15 . همان، ج6، ص565-566.

16 . سوره آل عمران: 151.

17 . همان، ج3، ص288.

18 . سخنان امام در 5/1/58.

19 . همان، ج 6، ص23.

20 . همان، ج 6، ص 32.

21 . همان، ج 6، ص 449. ابراهيم صفايي- مورخ مشهور که بارها با دکتر اميني ديدار و گفتوگو داشته -مينويسد: "من آخرين بار، اميني را در آبان 1357 در خانه شهري او در خيابان بهارستان شمالي ديدم. از اوضاع روز سخن به ميان آمد. گفت: "جمعي عجزه، دور شاه را گرفتهاند و همه به او دروغ ميگويند و خود او هم عاجز است و قدرت تصميمگيري ندارد و در حاليکه برخي از رجال سابق را ميخواهد و از آنان چارهجويي مينمايد، نظريات هيچ يک را نميپذيرد، همچنانکه نظريات مرا هم نپذيرفت و راستي نميداند چه بکند!" (ابراهيم صفايي، چهل خاطره از چهل سال، ص 314، انتشارات علمي، تهران 73).

22 . ر.ک، (صحيفه نور، ج 3، ص573-574 و ج4، ص224-227، و 475-476 و ج15، ص41-43 و ج5، ص137 و ج5، ص 238-239 و ج 5، ص370-373 و ج6، ص22-23 و 31-32و ج6، ص448-449 و و 565-567 و ج7، ص54-55 (همچنين در جمع اعضاي شرکت کننده در کنفرانس بين المللي بررسي مداخلات آمريکا در ايران، و در جمع دانشجويان و استادان دانشکده الهيات و معارف اسلامي، ج7، ص280-281 و 284-286).

23 . ر.ک: سخنان امام به مناسبت سالگرد هجرت به پاريس، در جمع اعضاي دولت موقت، در تاريخ 11/7/58 (صحيفه نور، ج6، ص22-23)

24 . عجيب است که در خاطرات مسعود انصاري (افراد منسوب به فرح و از همکاران پيشين رضا پهلوي دوم) ميخوانيم که هنگام بازگشت امام، از پاريس به تهران جمعي از خلبانان و ارتشيان بسيار زبده و وفادار به شاه، با - که آن زمان، در مراکش بود- تماس گرفته و گفتند: "قربان! اجازه ميدهيد هواپيماي امام را بين راه منفجر کنيم؟ شاه گفت: "نه، نه، ابداً اين کار را نکنيد!"؛ درحاليکه اولا در آن شرايط بحراني که شاه از کشور گريخته و نظام شاهنشاهي، بر لبه پرتگاه نابودي قرار گرفته بود و آينده سياهي در انتظار حاميان شاه بود، اصلاً زمينهاي براي اجاره خواستن از شاه فراري براي کشتن رهبر سازشناپذير مخالف وي وجود نداشت، و ثانياً اگر چنين اجازه خواهي هم صورت مي گرفت شاه با آن وضع تباه و آبروي ريخته و عقدههاي انباشتهاش، بايد ضمن استقبال از اين پيشنهاد، به آنها مدال هم مي داد!.

25 . صحيفه نور، ج 7، ص284-285.

26 . مجله حضور، شماره 2، آبان 70، ص 48. درباره ماجراي طبس و سخنان امريکاييها درباره آن و تصاوير جالب از اجساد سوخته مهاجمان، ر.ک: همان، ش 8، پاييز 73، ص 193، روزنامه کيهان، ش 11561، (5/2/61)، ص 12-13؛ روزنامه قدس، سال 10، ش 2700، (14/2/76)، ص 8؛ مجله بصائر، سال 6، ش 27، ص 183-184.

27 . ماروين زونيس، کارتر و سقوط شاه، ص 92.

28 . روزنامه کيهان، ش 15083، (25/3/73)، ص 16.

29 . صحيفه نور، ج7، ص281.

30 . همان،ج 7، ص375.

31 . همان، ج3، ص573 و ج 4، ص23.

32 . همان، ج 4، ص224.

33 . سخنان امام در 10/3/58.

34 . همان، ج 4، ص23.

35 . همان، ج 3، ص573.

36 . همان، ج3، ص417-418 . پيش از آن نيز، در آستانه رفتن از تهران به قم (19/12/57) در پيام به ملت ايران فرمود: "در اين موقع که قصد تشرف به قم، حرم اهل البيت( را دارم، لازم است از ملت بزرگ ايران عموماً تشکر نمايم . الحق، به همت والاي اين ملت رنجيده بود که با اتکال به قدرت لايزال الهي و اعتماد به ولي عصر(، پيروزي بر قدرتهاي شيطاني حاصل شده" (صحيفه نور، ج3، ص356) . نيز در 24 بهمن 57 (دو روز پس از پيروزي انقلاب) در پيام خويش به ملت ايران، از آنان به عنوان سربازان امام عصر ياد کرده و فرمود: "اهالي محترم ايران، جنود اسلامي ولي امر ( ! نگذاريد اسلحه به دست مخالفان اسلام بيفتد؛ فرصت به دشمنان ملت و خداي متعال ندهيد" . (همان، ج 3، ص375).

37 . ر.ک: صحيفه نور، ج1، ص221 (نامه امام به شهيد سعيدي) وص 243 (نامه امام به يکي از مقامهاي روحاني).

38 . خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفي، مرکز اسناد انقلاب اسلامي، تهران 76، ص 430-431. مرحوم فلسفي پس از بيان حکايت، حدس ميزند که"اين انسان نيرومند الهي در موقعي که از اسارت خارج شد و از تبعيد ترکيه به نجف رفت، شايد همان موقع آن الهامات به وي شده بود، لذا چند سال بعد شروع به تدريس ولايت فقيه کرد".

39 . شگفتا که آقاي بازرگان، سه سال پس از ديدار مذکور با امام، يعني زماني که درستي پيشبيني و اطمنيان امام( پيروزي کاملاً به اثبات رسيده، باز هم از آن، با تعبير"ساده نگري" ياد ميکند.در ضمن، آقاي بازرگان کم لطفي کرده است، دو سال پس از سخنراني وي، بيانيه رسمي نهضت آزادي در سال 62 به صراحت بر الطاف پنهان الهي در جريان انقلاب، مهر تأييد زد:"انقلاب اسلامي ايران، بعد از الطاف خفيفه الهي، تنها با قدرت متحد و يکپارچه و اکثريت عظيم ملت ايران بود که توانست نظام شاهنشاهي را سرنگون سازد و سلطه سياسي اجانب را قطع سازد". (نهضت آزادي ايران، برخورد با نهضت و پاسخهاي ما، بهار 62، ص 39).

40 . شوراي انقلاب و دولت موقت از زبان مهندس بازرگان، بهمن 1360، انتشارات نهضت آزادي ايران، ص 27-28، وي در سال 1358 هم تصريح کرد: "وقتي که در نوفللوشاتو با امام ملاقات کرديم، به ايشان ... گفتم که رژيم سلطنتي با وجود ظواهر و اوضاع، هنوز نيرومند است و براي تضعيف و از بينبردن آن، مدتي وقت لازم است" (روزنامه اطلاعات، 31/2/58). در جاي ديگر گفت: "همه ميدانند که من معتقد به سياست قدم به قدم بودم . معتقد بودم که براي رهايي از دست شاه، فقط يک راه بود و آن، اينکه آمريکا را مجبور کنيم کم کم شاه را ول کند" (گفتوگوها، انتشارات برگ، تهران، 76ش، ص 30). تفاوت امام و آقاي بازرگان (به گفته خود بازرگان در سخنراني مشهورش در دانشگاه تهران، قبل از پيروزي انقلاب) در اين بود که بازرگان يک تاکسي ظريف بود که بايد برايش راه باز ميکردند، و امام بلدوزري بود که موانع بزرگ را از سر راه بر ميداشت و به سوي هدف، استوار گام ميسپرد.

41 . از هر دري...ج2، ص224، همچنين ر.ک: سخنان عکاس ايراني مقيم پاريس از آرامش، قدرت و قاطعيت امام خميني هنگام ورود به فرودگان پاريس، و نيز سردرگمي و گيجي غربيها از آمدن ايشان به ايران (مجله حضور، ش 3، ص 2و 6-14)

42 . صحيفه نور، ج2، ص109.

43 . درباره عجز همهجانبه قدرتهاي خارجي برابر انقلاب اسلامي ايران، و سخن خود آمريکاييهاي درباره ناتواني سازمان سيا از درک و پيشبيني انقلاب اسلامي و پيشگيري از آن و اختلاف و سردرگمي ميان جناحهاي هيأت حاکمه آمريکا و انگليس در موضعگيري برابر انقلاب ر.ک: مقاله ناصر ايراني در نقد کتاب گري سيک، مندرج در: مجله نشر دانش، سال 7، ش 3، ص 50؛ مجله 15 خرداد، ش 17 ص 61-68؛ دکتر کريم سنجابي، خاطرات سياسي، ص 353-354؛ اردشير زاهدي، رازهاي ناگفته، ص 21-22، افراد فراواني از کارشناسان غربي و نيز ارکان سياسي و نظامي خود رژيم پهلوي (همچون ارتشبد طوفانيان) به سردرگمي و وادادگي شاه و اربابان خارجي وي در برابر امواج کوبنده انقلاب اسلامي، اعتراف کردهاند که ذکر نام و سخنان آنان، دفتري مبسوط و مستقل ميطلبد.

44 . خاطرات پال هنت، ترجمه دکتر حسين ابوترابيان.

45 . همان، فصل ششم، ص 75-76: "در انتهاي خياباني که پشت کليساي ما قرار داشت، مسجدي بود که جو حاکم بر آن به کلي با آنچه در کليسا به چشم ميخورد متفاوت بود. روزي سه مرتبه، صدايي که مردم را به نماز فرا ميخواند، از فراز مناره اين مسجد به گوش ميرسيد و چون با وسايل موجود در قرن بيستم، اين صدا توسط نوار از بلندگوهاي قوي پخش ميشد، طبيعي است که صداي ناقوس کليسا- با طنين ملايمي که داشت- هرگز نميتوانست براي دعوت مردم به عبادت، با صداي بلند مناره مسجد برابري کند. صداي بلندگوي مسجد، شايد مسأله پريدن مسجد بر روي ديوار را- که همسرم به خواب ديده بود- توجيه ميکرد و قدرت فراوان آن را در تبليغ پيامهايي مثل "لا اله الا الله" و "محمد رسول الله" نشان ميداد. احتمالاً به همين سبب بود که در هر ساعتي از روز به هر حال ميشد کساني را در مسجد يافت که مشغول نماز باشند و يا آهسته زير لب، قرآن بخوانند . همچنين ظهر روز جمعه مردم آن چنان به سوي مسجد هجوم ميآوردند که اصلاً نميشد در آن، جاي خالي يافت".

46 . به توضيح مترجم خاطرات پال هنت، آقاي دکتر حسين ابوترابيان، مراد از شخص مذکور، حامدالگار است و مقاله ياد شده نيز در کتاب تشکيلات مذهبي مسلمانان از سال 1500 به بعد چاپ دانشگاه کاليفرنيا، سال 1972، ص 231-255، آمده است.

47 . نوشته رابرهت گراهام، خبرنگار نشريه فايناشنال تايمز در ايران.

48 . خاطرات پال هنت، ترجمه دکتر حسين ابوترابيان، ص 24-26.

49 . مجله نيستان، سال اول، ش 6-7، ص 119.

50 . همان، ص 64-65.

51 . داستان عجيب اين پيشگويي و نويد را در کتاب خانه بر دامنه آتشفشان، شهادتنامه شيخ فضل الله نوري، از همين قلم، ص 78-82 بخوانيد.

52 . حضرت آيت‌الله سبحاني از قول يکي از آقاياني که شخصاً شاهد ماجرا بوده نقل کردند:" روزي روبروي مسجد سهله- که آن زمان بيابان بود- با يک فاصله حدود نيم کيلومتري از مسجد، در خدمت آقاي قاضي نشسته بوديم .ايشان در حاليکه رويش به سمت مسجد بود. براي ما سخن ميگفت و موعظه ميکرد . آن شخص ميگفت: من کنار مرحوم قاضي نشسته بودم، در خلال سخن ايشان ناگهان متوجه مار خطرناکي شدم که از نقطهاي خارج از شعاع نگاه ايشان با سرعت به سوي ما در حرکت بود. ايشان رويش به من بوده و غافل از مار، گرم صحبت بود، ولي من همه هوش و حواسم متوجه آن مار بود که به گزندي نرساند! هيبت و صلابت ايشان هم اجازه قطع سخن نميداد.وضع چنين بود تا بالاخره مار به چند قدمي ما رسيد و مرحوم قاضي نيز متوجه آن مهمان ناخوانده شد. اکنون مار تقريباً به دو قدمي ما رسيده و با سرعت هر چه بيشتر قصد ما کرده است" . ميگفت: "مرحوم قاضي، رو به مار کرده و گفت: "مت باذن الله (به اذن الهي بمير!)" مار همانجا متوقف شد و ... نيز گويي هيچ اتفاقي رخ نداده، سخن را ادامه داد. اما باز همه فکر و ذکر من متوجه مار بود که نکند برخيزد و حمله را از سرگيرد. مدتي گذشت، ديديم مار اصلا تکان نميخورد" بعد ميگفت:" صحبت آقاي قاضي که تمام شد، با وي خداحافظي کردم و وي از آن مکان رفت. براي اطمينان، سراغ مار رفتم که ببينم واقعاً مرده است يا نه" گفت:" تکانش دادم، ديدم مثل اين است که هزاران سال دنيا را وداع کرده است".

. 53 صحيفه نور، ج 4، ص476.

54 . همان، ج3، ص376-378.

55 . ر.ک: صحيفه نور، ج 3، ص574؛ ج4، ص226-227و ص475-476؛ ج 5، ص12-13و ص41-43و ص373؛ ج 7، ص281و ص374 و....

.56 همان، ج3، ص510؛ ج4، ص428.

57 . همان، ج 6، ص299.

58 . همان، ج 3، ص510؛ ج 4، ص428؛ ج 6، ص299 و... .

59 . سخنان امام در جمع مديران صندوق‌هاي قرض الحسنه 21/3/59.

60 . در جمع مسؤولان اداره سياسي عقيدتي شهرباني کشور، 5/12/59.

61 . سخنان امام در ديدار با مسؤولان پاسداران سراسر کشور، تاريخ 12/4/58.

62 . سخنان امام در ديدار با راهپيمايان تهران- قم، تاريخ30/4/58.